

شیعه و تشیع؛ مفهوم شناسی، ماهیت و خاستگاه

<?xml encoding="UTF-8">

چکیده این مقاله ابتدا به مفهوم و کاربرد لغوی و اصطلاحی "شیعه" و "تشیع" اشاره کرده، به دنبال آن، به گزارش تعاریف گوناگون این واژه می‌پردازد. بررسی دیدگاه‌های متفاوت درباره چیهستی، خاستگاه و مصادیق فرقه‌ای دو اصطلاح "رافضه" و "امامیه"، که به عنوان دو اصطلاح مشهور و گاهی مترادف با "شیعه" شناخته شده‌اند، از مباحث اصلی این مقاله است.

مقدمه شناخت جامع و دقیق تاریخ و اندیشه هر يك از فرق آن‌گاه میسر می‌شود که از يك سو، مفاهیم و اصطلاحات و القاب مربوط به آن فرقه‌ها را به روشنی دریابیم و از سوی دیگر، از خاستگاه تاریخی آن فرقه آگاهی کاملی به دست آوریم. پژوهشگران در بررسی تاریخ ظهور و شکل‌گیری بیشتر فرقه‌های اصلی و بزرگ و یا کوچک اسلامی، با مشکل تفاوت دیدگاه‌ها در علل نام‌گذاری، خاستگاه و آغاز پیدایش آن‌ها و به تبع آن، خلط اصطلاحات فرقه‌ای و احیاناً ابهام در مفهوم و مراد برخی عناوین و القاب فرق روبه‌رو هستند. یکی از نتایج این ابهام مشکل تطبیق فروع و شاخه‌های هر فرقه بر عنوان کلی آن فرقه است. این پدیده درباره شیعه و تشیع، به ویژه با توجه به برخورداری این گروه از تنوع جریان‌های فکری و دسته‌بندی‌ها از يك سو، و آمیختگی گزارش‌ها و تحلیل‌ها با حبّ و بغض‌های افراطی از سوی دیگر، نمود بیشتری پیدا کرده است. از این‌رو، سخن‌ها و دیدگاه‌های مختلف و احیاناً متضاد درباره چیهستی، چگونگی و تاریخ ظهور و رواج این جریان فکری و گونه‌های متفاوت آن، در مقایسه با دیگر فرقه‌های اسلامی رایج‌تر بوده است.

نوشتار حاضر تلاش کرده است تا از موضوعات مورد اشاره، تنها نگاه‌های متفاوت به مفهوم "شیعه" و برخی اصطلاحات مرتبط با آن را گزارش کند و به تحلیل مختصری از داده‌های پژوهشگران در این‌باره بپردازد. گزارش و بررسی اختلاف پژوهشگران در باب عوامل و خاستگاه مذهبی، تاریخی و سیاسی شکل‌گیری تفکر شیعی و مراتب گونه‌های فرقه‌ای آن نیز اگرچه بایسته است و پیوند وثیقی با مبحث مورد اشاره دارد، اما در وسع این نوشتار مختصر نیست؛ مجالی دیگر می‌طلبد.

کاربرد لغوی "شیعه" و "تشیع"

ارباب لغت برای واژه "شیعه" معانی همسویی همچون فرقه، حزب، گروه، امت، پیروان، یاران، هواداران، همراهان، همکاران، دوستان، اشاعه‌دهندگان و تقویت‌کنندگان یاد کرده‌اند. این واژه اگرچه خود مفرد است و جمع آن "شیع" و "اشیاع" است، اما بر تشنیه و جمع و مفرد و مذكر نیز کاربرد یکسانی دارد. (2) واژه "تشیع" نیز از این ریشه و مصدر باب تفعل و از نظر لغوی، به معنای یاری کردن و پیروی نمودن جماعتی از

يك شخص خاص است. به هر تقدیر، محور واژه "شیعه" و "تشیّع" گرد معانی نزدیک به هم همچون پیروی، یابوری، هم‌رایی، دوستی و اجتماع بر امری خاص می‌باشد. البته شیخ مفید با استناد به آیه "فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ" (قصص: 15) و با توجه به مقابله واژه "شیعه" و "عدو"، قید "پیروی خالصانه" را در مفهوم شیعه گنجانده است. (3) در مقابل، ابن قیّم الجوزیه، از عالمان ضد شیعی، بر آن است که در کاربردهای قرآنی، از این واژه و مترادف‌های آن غالباً معانی ناپسند اراده شده است؛ چراکه در این واژه، مفهوم "شیاع" و "اشاعه"، که ضد ائتلاف و اجتماع است، نهفته و بدین منظور، کاربرد آن ویژه فرقه‌های گمراه و اختلاف‌افکن می‌باشد. (4)

کاربرد تاریخی "شیعه"

این واژه اگرچه در احادیث و محاورات صدر نخست در معنای مطلق پیروان و طرفداران شخص خاص به کار می‌رفت و از این نظر، به کارگیری کلماتی همچون "شیعه علی"، "شیعه عثمان"، "شیعه معاویه" و "شیعه آل‌سفیان" مصطلح بود (5) و بنا بر نقل ابوحاتم و مفید، تنها با اضافه کردن الف و لام بدان، برای پیروان امام علی علیه‌السلام و "شیعه" به معنای اصطلاحی آن به کار می‌رفت، (6) با این حال، پیامد کثرت و غلبه استعمال این واژه در گذر زمان، برای دسته‌ای از مسلمانان موجب شد که کاربرد آن بدون قرینه‌ای خاص و کاربرد بدون الف و لام نیز ویژه پیروان امام علی علیه‌السلام و معتقدان به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و در مقابل اهل سنت اصطلاحی قرار گیرد. بعید نمی‌نماید که برخی از احادیث مدح‌آمیز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره یاران و همراهان امام علی علیه‌السلام و تصریح آن حضرت به واژه و اصطلاح "شیعه علی" چنین تأثیری بر جای گذاشته باشد. از این‌رو، ملاحظه می‌کنیم تلاش جهت‌مند مخالفان تفکر شیعی در نفی و انکار این واژه برای شیعه اصطلاحی، به بهانه عدم پیروی واقعی آنان از اهل بیت علیهم‌السلام و گاهی نیز با دست و پا کردن احادیث ساختگی علیه آنان و معرفی صاحبان این مکتب با لقب قدح‌آمیز "رافضی" به جای شیعی، (7) هیچ تأثیر مورد توجهی به جای نگذاشته است. گزارش دیدگاه‌های مختلف در تعریف اصطلاح "شیعه" نیز این مطلب را روشن‌تر خواهد کرد. به هر حال، پژوهشگران در اینکه این اصطلاح با گذشت زمان بر دیگر کاربردهای لغوی آن غالب شد و نام عمومی پیروان و شیعیان امام علی علیه‌السلام قرار گرفت، اختلاف چندانی ندارند. اما هیچ‌یک از آن‌ها تصویر روشنی از زمان ظهور و بروز این اصطلاح برای این دسته ارائه نکرده‌اند. برخی با صرف‌نظر از کاربرد این واژه در سخنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای پیروان حضرت علی علیه‌السلام، گزارش منسوب به ابی مخنف را، که امام حسن بن علی علیه‌السلام به اهالی کوفه نوشته و آنان را شیعیان خطاب کرده، قدیمی‌ترین روایتی دانسته‌اند که در آن سخن از "شیعه" به معنای پیروان و یاران علی علیه‌السلام و اهل بیتش علیهم‌السلام آمده است. (8) برخی نیز نامه شیعیان کوفه در تسلیت شهادت امام حسن علیه‌السلام به برادرش امام حسین علیه‌السلام را به عنوان قدیمی‌ترین سند یاد کرده‌اند. (9)

البته این ابهام و دشواری در جست‌وجوهای تاریخی به معنای نادیده گرفتن روایات چندی که در آن‌ها از زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن از حضرت علی علیه‌السلام و شیعه وی به میان آمده، نیست. (10) توجه به این روایات در جای خود به پژوهش‌های شیعه‌شناسی روشنائی بیشتری می‌دهد، اما نمی‌توان با عنایت به چنین احادیثی از وجود گروهی منسجم و عقیدتی با عنوان رسمی "شیعه" در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن به میان آورد، به علاوه اینکه در مجادلات سیاسی مذهبی دهه‌های نخست نیز از استناد و استشهاد به این احادیث

تعاریف گوناگون از "شیعه" به عنوان يك جماعت متمایز سیاسی مذهبی شناخت معنای روشن و در پی آن، تعیین مصداق مشخص فرقه‌ای خاص از واژه "شیعه" چندان آسان نیست. هیچ يك از نویسندگان قدیمی و معاصر نیز نتوانسته‌اند تعریف کامل، جامع و مانعی از این اصطلاح به عنوان يك فرقه، ارائه بدهند. (11)

در اینجا، برای روشن‌تر شدن این موضوع، به بعضی از تعریف‌های گوناگون، که با هدف بیان وجه تمایز شیعه از دیگر فرقه‌های اسلامی ارائه شده‌اند، اشاره می‌کنیم :

1. ابو حاتم رازی، از کهن‌ترین فرقه‌نگاران، این لقب را ویژه کسانی می‌داند که در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با حضرت علی علیه‌السلام انس و الفتی داشتند، و بر آن است که این لقب بعداً ویژه کسانی شد که به برتری حضرت علی علیه‌السلام قایل شدند. (12)

نوبختی و اشعری قمی نیز چنین عنوانی را ویژه دسته‌ای می‌دانند که در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه و معتقد به امامت و جانشینی حضرت علی علیه‌السلام بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند. (13)

از نگاه ابوالحسن اشعری نیز "شیعه" یعنی همراهی و پیروی از حضرت علی علیه‌السلام و برتر دانستن آن امام بر سایر اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. (14)

احمد امین از نویسندگان معاصر نیز تقریباً سخن اشعری را تکرار کرده و بنا بر گفته او، "تشیع" در معنای اولیه و ساده‌اش، قول به اولویت حضرت علی علیه‌السلام نسبت به سایر اصحاب است. البته وی مبنای این برتری را شایستگی ذاتی آن امام و خویشاوندی وی با پیامبر می‌داند. (15)

شهید ثانی، جایگاه برتر آن حضرت را در باب امامت دانسته است، اما از سوی دیگر، اعتقاد به امامت دیگر امامان شیعه را در تعریف آن دخیل نمی‌داند. (16)

بنا به سخن مصطفی کامل شبیبی، نویسنده معاصر، جوهر تشیع ایمان به حق منصوص و الهی حضرت علی علیه‌السلام در امامت، و افضلیت او بر همه صحابه می‌باشد. (17)

ملاحظه می‌شود که در ویژگی‌های مورد اشاره، تنها سخن از اعتقاد به "برتری و تقدّم امام علی علیه‌السلام" به میان آمده است. برخی از آن‌ها همچون ابوحاتم اسماعیلی مذهب و ابوالحسن اشعری و به تبع آن، احمد امین، که اعتقادی به تشیع نداشتند، تنها به ذکر اعتقاد به برتری امام بر دیگر اصحاب بسنده کرده‌اند. برخی دیگر قول به برتری آن حضرت را در امامت نیز افزوده‌اند. با این‌همه، هیچ‌یک از آن‌ها از موضوع "نص و وصیت" به عنوان مبنای برتری، و از اعتقاد به امامت فرزندان آن حضرت، که در تعاریف بعدی آمده است، سخن به میان نیاورده‌اند.

2. در تعاریف دیگری از "شیعه"، علاوه بر اعتقاد به برتری امامت حضرت علی علیه‌السلام، تنصیص به امامت آن

حضرت از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان مبنای پذیرش این اعتقاد ذکر شده است. برای نمونه، شیخ طوسی از عالمان نامدار شیعی، ویژگی شیعی و وجوه امتیاز آن را اعتقاد به امامت حضرت علی علیه‌السلام بر اساس اراده الهی و وصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته است. وی با تأکید بر این ویژگی، دیدگاه شاخه "سلیمانیه" از فرقه "زیدیه" را، که با وجود پذیرش برتری امام علی علیه‌السلام بر دیگر اصحاب، اعتقادی به منصوص بودن امامت آن حضرت نداشتند، (18) خروج از تشیع دانسته، آنان را غیر شیعی قلمداد می‌کند. (19)

شیخ مفید اگرچه در تبیین وجوه تمایز شیعه، بر موضوع نص و وصیت تصریح نکرده و تأکید اصلی او بر اعتقاد

به امامت و ولایت بلا فصل امام علی علیه السلام و نفی آن از دیگران است، اما گنجاندن فرقه "جارودیه" از "زیدی" کسانی که معتقد به نص بر امامت آن حضرت بودند (20) در تعریف شیعه و اخراج دو فرقه مهم دیگر زیدی یعنی "بتریه" و "سلیمانیه" کسانی که قایل به نص و وصیت نبودند (21) از شمول این تعریف، حاکی از اعتقاد وی به این ویژگی است. (22) البته اعتقاد به امامت مخصوص امام علی علیه السلام و حق الهی آن حضرت در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله ویژگی شاخه اصلی تشیع در جهان امروز است.

3. با این حال، با تعاریف دیگری از "شیعه" روبه رو هستیم که علاوه بر ویژگی‌های مورد اشاره، موضوع اعتقاد به امامت اولاد آن حضرت نیز در آن‌ها مطرح شده است :

شهرستانی "شیعه" را چنین تعریف می‌کند: "شیعه کسانی هستند که به گونه‌ای خاص پیرو علی علیه السلام بوده و به امامت و خلافت او بر اساس نص و وصیت روشن و یا غیر صریح معتقدند و بر این باورند که امامت از فرزندان او خارج نمی‌شود و اگر خارج شده، یا به واسطه ظلم دیگران و یا امتناع خود آنان به جهت تقیّه بوده است." (23)

ابن حزم نیز اگرچه سخنی از نص و وصایت به میان نمی‌آورد، اما در تعریف خود از "شیعه"، علاوه بر اعتقاد به افضلیت حضرت علی علیه السلام بر اصحاب و نیز احقّیت او بر امامت، شایستگی فرزندان او را برای امامت نیز از ویژگی‌های شیعه بر شمرده است. (24) منابع اخیر نیز در تعریف شیعه به چنین قیدی عنایت دارند. (25) علامه طباطبائی نیز معتقد است: شیعه به کسانی گفته می‌شود که جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را حق اختصاصی خاندان رسالت دانسته و در اخذ معارف اسلام پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌باشند. (26) قدر متیقّن از حدیث معروف "ثقلین" و حدیث "سفینه" نیز پی‌روی از مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام می‌باشد. ریشه تاریخی این ویژگی بر اساس تفکر شیعی را، که در کلام علامه بدان اشاره شده است، می‌توان در سخن ابان بن تغلب (م 141 هـ) از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام جست‌وجو کرد که در گفت‌وگوی خود با ابوالعلاء در تعریف "شیعه" گفت: "الشیعة الذين اذا اختلف الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله أخذوا بقول علي، و اذا اختلف الناس عن علي عليه السلام أخذوا بقول جعفر بن محمد." (27)

4. افزون بر ویژگی‌های پیشین، در برخی از تعبیر نیز اعتقاد به عصمت امامان و ولای آن‌ها و بیزاری گفتاری و رفتاری از دشمنان آن‌ها مگر در حال تقیّه از مقوّمات و مشترکات دیدگاه‌های شیعه به حساب آمده است. (28) قابل توجه اینکه برخی از نویسندگان معاصر شیعه علاوه بر اعتقاد به تنصیب پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت حضرت علی علیه السلام، باور به منصوص بودن امامت فرزندان خاص و با نام و نشان از آن حضرت را از ویژگی‌های اصلی شیعه می‌دانند. (29) به نظر می‌رسد که این ویژگی‌ها با توجه به فراز دیگر دیدگاه صاحب سخن، که پذیرش نص و وصایت امامت علی علیه السلام را جوهره و رکن قوام‌بخش شیعه‌گری می‌داند، منطبق بر تشیع اثناعشری باشد و نه تشیع به معنای مطلق آن.

از مجموعه تعاریفی که تاکنون گزارش کردیم، دشواری و چه بسا عدم امکان تعریف مشخص و روشنی از "شیعه" و "تشیع" و مصادیق آن به خوبی آشکار است؛ چرا که :

- الف. در برخی از آن‌ها، تنها از مشایعت و پی‌روی امام علی علیه السلام و یا تنها اعتقاد به برتری او بر دیگر اصحاب (و حتی بنا بر برخی از گزارش‌ها، تنها تقدّم او بر عثمان) سخن به میان آمده است.
- ب. در برخی از تعبیر، علاوه بر اعتقاد به برتری، باور به امامت وی نیز نهفته است.
- ج. در تعبیر بعدی، اعتقاد به امامت وی بر پایه نص و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله استوار شده است.

د. قید "اعتقاد به امامت فرزندان وی" نیز در تعاریف بعدی ملاحظه می‌شود.

ه. برخی نیز قید "اعتقاد به امامت فرزندان مشخص شده وی (از حسن بن علی تا حجة بن الحسن علیه‌السلام)" را از طرف خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله افزوده‌اند.

و. اعتقاد به عصمت و تولّد و تبرّا و برخی از نشانه‌های دیگر نیز در تعاریف‌های دیگر مشاهده می‌شوند.

ز. در تعریف برخی از بزرگان نیز اعتقاد به امامت دینی و مذهبی امامان برجسته‌تر شده است.

به نظر می‌رسد که هر يك از تعابیر مورد اشاره، که نوع گرایش صاحبان آن‌ها نیز به تشیّع یکسان نیست، ناظر به معرفی تشیّع به عنوان يك اعتقاد و باور متمایز از دیگر معتقدات فرقه‌ای و به دیگر سخن، بیان باورهای اصلی و کلامی شیعه به عنوان يك جماعت مذهبی است. قید رایج مشایعت و پی‌روی از امام علی علیه‌السلام را نیز باید حمل بر اعتقاد کلامی و همراهی با حضرت علی علیه‌السلام در حقوق آن بزرگوار (چه بر اساس شایستگی ذاتی و چه بر اساس يك حق ویژه الهی) و اعتقاد به پی‌روی از مکتب روحانی آن حضرت (و نه پی‌روی عملی از وی) تحلیل کرد. بنابراین، گنجاندن برخی از ویژگی‌هایی که از طرف اهل بیت علیهم‌السلام بیان شده و ناظر به تعریف شیعیان واقعی و آرمانی و تشیّع سلوکی و نه نظری و اعتقادی است، (30) در تعریف اصطلاحی "شیعه" نوعی خلط اصطلاح است. (31)

پرواضح است که اگر بخواهیم در تعریف خود، پی‌روی از سلوک اخلاقی و سیره فردی حضرت علی و دیگر امامان شیعه علیهم‌السلام را مورد ملاحظه قرار دهیم، بعید است که در آن صورت، بتوان مصادیق قابل توجهی برای شیعه پیدا کرد. با این حال، هیچ‌يك از تعاریف یاد شده به تنهایی بر همه مصادیق و گونه‌های فرقه‌ای شیعه، به طور جامع و مانع منطبق نیست؛ چرا که لازمه اعتقاد به برتری امام بر دیگر اصحاب همان‌گونه که در برخی تعاریف آمده است ملازم با پذیرش شایستگی او برای امامت نخواهد بود، و شایستگی آن حضرت به امامت نیز ملازم با پذیرش احقّیت منصوص و الهی آن بزرگوار برای چنین مقامی نمی‌باشد. افزودن "اعتقاد به امامت و یا مرجعیت دینی مصادیق مشخصی از فرزندان" را به تعریف شیعه نیز بایستی از قرائن و شواهد دیگری جست‌وجو کرد، به علاوه اینکه پذیرش چنین قیدی مقبول تمامی فرقه‌های شیعی نیست.

همچنین روشن است که باور به عصمت امامان و اعتقاد همراه با تولّد و تبرّا از آموزه‌های اصلی و مشترك همه مراتب و گروه‌های شیعی نمی‌باشد، گو اینکه بتوان از مجموعه این تعاریف، وجه مشترکی برای تمایز اعتقاد گونه‌های شیعی از غیر شیعی جست‌وجو کرده، بگوییم: "تشیّع" عبارت است از: اعتقاد به افضلیت امام علی و برتری آن حضرت برای امامت و خلافت، چه به واسطه شایستگی شخصی و چه به واسطه تصریح و یا اشاره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، و بر اساس آن، چتر تشیّع را بر سر همه گروه‌های شیعه، به استثنای غالیانی که از حوزه مسلمانی نیز خارج شده‌اند، بگسترانیم. البته در این صورت نیز نه تنها مانع ورود برخی از فرقه‌های دیگر (همچون معتزله بغداد) و چه بسا برخی از عالمان و محدّثان اهل سنّت به دایره تشیّع نشده‌ایم، بلکه در تعریف خود از برخی معتقدات پایه و قوام‌بخش جمهور شیعه که همان امامیه (اثنی‌عشریه) اند که قوام تفکر خود را بر پایه اعتقاد به امامت و رهبری سیاسی مذهبی امامان دوازده‌گانه و برخورداری این بزرگان از عنصر "عصمت" و "علم خدادادی" کرده‌اند (32) صرف نظر کرده‌ایم. طبیعی است که پذیرش چنین تعریف ناقصی از "تشیّع"، برای آنان دشوار و غیرقابل قبول بنماید.

در مجموع، می‌توان گفت: از يك سو، اختلاف گرایش و انگیزه‌های ویژه گزارشگران و بی‌توجهی به سیر تطوّر عقاید شیعیان از يك سو، و وجود گونه‌های متفاوت فرقه‌ای در مجموعه تاریخ و عقاید شیعیان از سوی دیگر، و

نیز خلط بین مقوّمات و نشانه‌های تفکر شیعی و برجسته‌شدن برخی از نشانه‌ها و فروع اعتقادی به عنوان مقولات کلامی توسط برخی از گروه‌های شیعی و تفاوت مبانی آنان در جایگاه و وظایف مورد انتظار از امامان از جمله عواملی بوده‌اند که موجب اختلاف در تعاریف و دشواری در ارائه يك فهم روشن از شیعه و بیش از آن، در ارائه خاستگاه شکل‌گیری این جریان شده‌اند.

با این‌همه، کاربرد اصطلاح "شیعه" از کهن‌ترین و رایج‌ترین عناوینی بوده که برای پیروان و معتقدان به امامت حضرت علی علیه‌السلام و پی‌روی از راه و رسم عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مشهور شده است. ظهور این اندیشه مشترك را می‌توان در گروه‌های اصلی و موجود همچون امامیه، زیدیه و اسماعیلیه جست‌وجو کرد؛ گروه‌هایی که اندیشه مشترك آن‌ها پذیرش مرجعیت مطلق اهل بیت علیهم‌السلام به مفهوم عام و مطلق آن می‌باشد. البته امروز هنگام کاربرد این واژه اگر بدون قرینه و به گونه مطلق بیاید شیعه اثناعشری به ذهن متبادر می‌شود. با این حال، ما با اسامی و القاب دیگری نیز برای مجموعه و یا دسته قابل توجهی از این گروه ممتاز سیاسی مذهبی روبه‌رو بوده‌ایم. "رافضه" و "امامیه" را می‌توان از عناوین مشهوری دانست که گاهی مترادف با شیعه شمرده شده و چه بسا اسباب خلط اصطلاحات فرقه‌ای را فراهم آورده‌اند. بنابراین، ضروری می‌نماید به ربط و نسبت این دو عنوان با اصطلاح شیعه بپردازیم :

عناوین مترادف با "شیعه"

الف. رافضه این نکته مورد انکار هیچ‌يك از پژوهشگران نیست که کاربرد "رافضه" (33) به عنوان يك اصطلاح فرقه‌ای، از اصطلاحات متأخر و ظهور و رواج آن در پایان عصر اموی و پس از شکل‌گیری فرقه‌های بزرگی همچون شیعه، خوارج، مرجئه و معتزله بوده است. (34) دلیل روشن آن اینکه شیعیان در روزگار حاکمیت سرکوبگر حزب اموی، و با همه تلاش سردمداران این حزب برای ساز کردن القاب سرزنش‌آور برای آنان (همچون "ترابیّه")، هیچ‌گاه به چنین لقبی متهم نمی‌شدند.

در عین حال، برخورداری این واژه از معنای ناپسند و حسّاسیت‌برانگیز برای قشر وسیعی از مسلمانان در دوره‌های بعدی (35) و به احتمالی، وجود برخی از احادیث ساختگی علیه صاحبان این نام و نشان (36) موجب شد که جمعی از مخالفان و معاندان تفکر شیعه، مجموعه فرقه‌های شیعی و حتی زیدیانی که چنین لقبی را علیه شیعیان ترویج می‌کردند، "رافضه" بنامند. (37) مهم‌تر آنکه حتی از دیدگاه برخی، دوستی خاندان پیامبر، که مورد تأکید صریح قرآن و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده، نیز رفض و رافضیگری تلقی شده است. (38) درباره علت نام‌گذاری و نیز تاریخ و چگونگی شکل‌گیری این واژه نیز همانند بسیاری از اصطلاحات (39) فرقه‌ای، دیدگاه یکسانی وجود ندارد.

ابوحاتم رازی اصطلاح "رافضه" را برای شیعیان غیر زیدی دانسته، می‌گوید : "شیعه پیش از ظهور زید بن علی يك‌سخن بودند، و چون زید کشته شد، بخشی به جعفر بن محمد و به امامت او متمایل شدند، و چون زید را ترك کردند از سوی پیروان زید "رافضه" (ترك کننده) نامیده شدند." وی از قول اصمعی نقل می‌کند که این اسم بعدها ویژه کسانی شد که در مذهب خود غلو کردند و کینه صحابه را به دل گرفتند. (40)

بیشتر گزارشگران البته با اختلاف در جزئیات تاریخی (41) زمان پیدایش این واژه را به سال 121 هـ ، سال خروج زید بن علی علیه هشام بن عبد الملك، خلیفه اموی، می‌دانند. بنابر گزارش این دسته، زید گروهی از یاران خود را، که پیمان شکستند و از او کناره گرفتند، "رافضه" نامید (42) و یا بنا بر برخی نقل‌ها، آنان را با جمله "مرا رفض

کردید" سرزنش نمود.(43)

اشعری نیز شاید با توجه به این داستان باشد که وجه تسمیه رافضه را به این لقب، رفض و ردّ امامت ابوبکر و عمر از سوی آنان دانسته و اعتقاد به امامت حضرت علی بر اساس تنصیب پیامبر صلی الله علیه و آله و گمراه دانستن بیشتر صحابه به خاطر کنار گذاردن این نص را از ویژگی‌های آنان برشمرده است.(44)

شهرستانی می‌گوید: چون شیعیان کوفه قول زید را درباره جواز امامت مفضول و پرهیز وی از بدگویی و تعریفش را از شیخین شنیدند، او را ترك کردند و به دنبال آن، "رافضه" نامیده شدند.(45) بعضی نیز با برخی اختلافات جزئی، مخترع این نام را مغیره بن سعید می‌دانند.(46)

ابن مرتضی زیدی مذهب نیز ترك محمد "نفس زکیه" توسط اصحاب زید را یکی از عوامل این نام‌گذاری دانسته است.(47)

مقریزی خاستگاه تاریخی این عنوان را مخالفت دسته‌ای از شیعیان با فتوای زید بن علی مبنی بر منع لعن ابوبکر و عمر و نیز رفض رأی صحابه در مورد بیعت با ابوبکر و عمر را به عنوان خاستگاه تاریخی این نام‌گذاری گزارش کرده و در يك جمع بندی کلی، می‌گوید: روافض کسانی هستند که در حبّ علی و دشمنی خلفای ثلاث، عایشه و معاویه غلو می‌کنند.(48) بنابراین تعریف، "رفض" و رافضیگری موضوعی فراتر از يك عنوان خاص فرقه‌ای بوده است. جالب‌تر اینکه این عنوان توسط برخی از افراطی‌های اهل سنت، حتی بر دسته‌ای که به رفض عثمان و عیب‌جویی معاویه و عمروعاص پرداخته‌اند نیز اطلاق شده است. البته برخی از نویسندگان زیدی نیز تلاش کرده‌اند تا انشعاب در اصحاب زید و رفض وی توسط پیروان صادق آل محمد صلی الله علیه و آله را نه به خاطر مبنای اعتقادی آنان، بلکه به سبب ترس از حاکم اموی تحلیل کنند. بنابراین نگاه، ظهور چنین پدیده‌ای با استناد به پی‌روی از مکتب امام جعفر صادق علیه السلام و یا امتناع زید از سب و بیزاری شیخین بهانه‌ای بیش نبوده است.(49) البته از دیدگاه آنان، این نام‌گذاری از طرف زید انجام شد(50) و ادامه‌دهندگان رفض و رافضیگری بعدی نیز نه شیعیان امامی، بلکه گروه‌های باطنی و قرامطه بودند.(51)

در مقابل قول مشهور، برخی اساساً ظهور لقب "رافضه" را با توجه به داستان زید، ساختگی دانسته و با استناد به کاربرد این واژه در محاورات قرن نخست، می‌گویند: این اصطلاح در نیمه نخست قرن اول و ایام حکومت معاویه و برای کسانی که به مخالفت سیاسی می‌پرداختند، کاربرد داشته است و نیز بنا بر برخی از احادیث شیعی، کاربرد این لقب بر اصحاب امام باقر (شهادت 114، هفت سال قبل از قیام زید) شایع بوده است.(52) صاحب این دیدگاه هیچ‌گونه شاهد تاریخی برای نظر خود ارائه نکرده است.

بنابراین، نمی‌توان دیدگاه مشخصی در مورد مصادیق مشخص این واژه به دست آورد: از يك سو، وجه تسمیه و نیز تعاریف گوناگون و متعددی برای این واژه ذکر شده و از سوی دیگر، به لحاظ مصداقی، گاهی بر برخی از فرق شیعی و گاهی بر همه فرق شیعی اطلاق شده است. شیعیان نیز برای آن معانی پسندیده و آرام‌بخشی همچون ترك باطل و پی‌روی از حق ارائه کرده‌اند.(53) گاهی نیز مشروع ندانستن خلافت خلفای سه‌گانه، انتقاد از صحابه، قول به نص در امامت و حتی ابراز حبّ و علاقه به امام علی و اهل بیت علیهم السلام و از سوی دیگر، حتی عنوان دشمنی با معاویه نیز رفض دانسته شده است.(54)

به هر روی، کاربرد این اصطلاح فرقه‌ای در موارد زیادی مرادف با شیعه همراه با بار منفی (نظیر وهابی برای قشری از اهل سنت در کاربرد امروزی) بوده و بیش از همه به شیعیان امامی (اثنا عشری) اطلاق شده است. از این‌رو، شیعیان نیز به خاطر قدح‌آمیز بودن کاربرد آن، دل‌خوری خود را از چنین اصطلاحی بیان کرده و احیاناً شکایت خود

را از ملقب شدن به این عنوان سرزنش آور نزد امامان نیز برده‌اند. بعید نیست بتوان لقب "نواصب" و "ناصبی" را، که به برخی از افراطی‌های اهل سنت اطلاق شده، نوعی مقابله به مثل و در پاسخ به این اصطلاح فحش‌گونه فرقه‌ای به حساب آورد. از این‌رو، شیعیان هیچ‌گاه از این لقب استقبال نکرده و آن را نوعی ناسزا تلقی نموده‌اند (55) و یا گاهی برای آن معنای مورد پسندی ارائه کرده‌اند. (56) شاید با توجه به شیوع این اتهام به عنوان واژه‌ای قدح‌آمیز بوده که امامان شیعه نیز برای تسلی خاطر شیعیان، برای این نام معنای مدح‌آور بیان کرده‌اند. (57) همچنین به دلیل آنکه به مرور زمان، تشیع امامی یا اثناعشری مهم‌ترین و اصلی‌ترین نماینده تشیع بوده، نه تنها این لقب ویژه این گروه به عنوان جمهور شیعه (58) گردیده، بلکه همواره به عنوان روافض به ناسزا گرفته شده است. ناسزاگویی مخالفان نیز عموماً متوجه این گروه بوده است. (59)

قابل ذکر است که پژوهشگران و نویسندگان معاصر به استثنای افراد متعصبی که همواره بر طبل دشمنی‌های فرقه‌ای می‌کوبند، از کاربرد این اصطلاح برای شیعیان خودداری کرده، غالباً از عنوان "شیعه" استفاده می‌کنند. پیش‌بینی می‌شود با گذشت زمان، استفاده از این واژه برای تشیع بکلی به بوته فراموشی سپرده شود؛ همان‌گونه که شیعیان خردمند در عصر حاضر نیز هیچ‌گاه از اهل سنت با عنوان "ناصبی" یاد نمی‌کنند؛ زیرا در اهل سنت، به عنوان يك جماعت مذهبی نیز همواره افراد و گروه‌هایی بوده و هستند که به شیعه و تشیع به چشم دشمنی نگاه کرده‌اند و نوادری از آن‌ها دشمنی‌ها و بغض کور خود را به صحنه عمل نیز می‌کشانند. به خاک و خون کشیدن عزاداران سبط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، که هر ساله نیز تکرار می‌شود، نمونه زنده آن است. با این‌همه، بیشتر افراد اهل سنت عداوت و کینه‌ای با خاندان پیامبر علیهم‌السلام، که قدر متیقن آن ناصبیگری است، ندارند.

ب. امامیه در نام‌گذاری و کاربرد این اصطلاح برای دسته‌ها و یا دسته‌ای خاص از شیعیان، معنای سرزنش‌آوری اراده نشده است، اما نمی‌توان در تاریخ ظهور و بروز و گستره مصادیق آن، دیدگاه روشن و یکدستی ارائه کرد. شهرستانی این نام را ویژه گروه‌های غیر زیدی می‌داند که از زمان صادقین علیهما‌السلام به بعد شکل گرفته و اعتقادشان بر اساس باور به امامان معین و مشخص از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله (نص جلی) استوار بوده و معتقدند: هیچ امری در اسلام مهم‌تر از تعیین امام نبوده است. وی بر مبنای تعریف خود، فرقه‌های "قطعی"، "واقفیه"، "اسماعیلیه" و "اثنی‌عشری" را از زیرمجموعه‌های این اصطلاح به حساب می‌آورد. (60)

بر اساس يك تعریف دیگر، "امامیه" نام عمومی فرقه‌هایی است که به امامت بلافصل حضرت علی علیه‌السلام و فرزندان او معتقد بوده، می‌گویند: جهان هیچ‌گاه از امام تهی نتواند بود و منتظر خروج یکی از علویانند که در آخرالزمان ظهور می‌کند. (61)

در برخی از فرهنگ‌نامه‌های فرق نیز "امامیه" عنوان کلی گروه‌های "زیدیه"، "اسماعیلیه" و "اثنی‌عشریه" به حساب آمده است. (62)

محسن امین عاملی، از عالمان بزرگ شیعی عصر حاضر، نیز عنوان "امامیه" را نامی عمومی برای زیرمجموعه‌های فرقه‌های شیعی همانند "اثنی‌عشریه"، "کیسانیه"، "زیدیه" و "اسماعیلیه" برمی‌شمارد. (63)

برخی از فرقه‌نگاران نیز دیدگاه‌های امامیه درباره امامت و فلسفه کاربرد این واژه را به گونه‌ای بیان کرده‌اند که نمی‌توان دیدگاهشان را به روشنی منطبق بر يك فرقه خاص از شیعه دانست. برای نمونه، اشعری پس از بیان اعتقاد فرقه‌های 24 گانه رافضی می‌گوید: "... و هم يدعون الامامية لقولهم بالنص على امامة علي بن

ابی طالب." (64)

نشوان حمیری نیز "امامیه" را به گونه‌ای تعریف می‌کند که بتوان آن را با "زیدیه" تطبیق داد. (65)
ابن مرتضی بر آن است که "علت نام‌گذاری این‌ها به امامیه آن است که آنان امام را همانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته، همه امور دینی را به او واگذار می‌کنند و زمین و زمان را هیچ‌گاه از امامی که امور دین و دنیا را سامان بدهد، خالی نمی‌دانند." (66)

برخی دیگر وجود نصّ نبوی بر امامت را اساس عقیده امامیه بر گرد امام دانسته و این موضوع را انگیزه این نام‌گذاری نیز بیان می‌کنند. (67)

با این‌همه، تعداد قابل توجهی از نویسندگان شیعی و غیرشیعی این عنوان را ویژه شیعه اثنی‌عشریه دانسته، بر آنند که متبادر از این اصطلاح پس از عصر امامان شیعه تنها شیعه اثنی‌عشریه بوده است. (68)
نوبختی و قمی از کهن‌ترین فرقه‌نگاران و از نزدیک‌ترین نویسندگان به عصر حضور امامان شیعه، در بررسی اختلافات شیعه پس از رحلت امام حسن عسکری علیه‌السلام، به فرقه‌ای با نام "امامیه" اشاره می‌کنند. گزارش این دو در بررسی عقاید این فرقه، به ویژه درباره شرایط و مصادیق امامت، درست همان عقایدی است که بعدها از مختصات عقاید شیعیان اثناعشری گردیدند. (69) شیخ مفید، متکلم برجسته شیعی در قرن چهارم و پنجم، نیز در یک‌جا لقب "امامیه" را لقبی عمومی برای کسانی می‌داند که معتقد به وجوب امامت همراه با اعتقاد به عصمت و منصوص بودن امامت هستند و اختلاف در مصادیق امامان را موجب خروج از امامی بودن نمی‌دانند. (70) با این حال، در جای دیگر، ویژگی‌هایی که برای مشترکات امامیه بر می‌شمارد حکایت از این دارند که مراد وی از "امامیه" همان اثنی‌عشریه می‌باشد. وی نه تنها امامیه را از رقبای فکری زیدیه برمی‌شمارد و امامت را بر خلاف زیدیان، مختص نسل امام حسین علیه‌السلام می‌داند، بلکه صریح‌تر از آن می‌گوید: "و اتفقت الامامیة علی أنّ الائمة بعد الرسول اثنی عشر اماما." (71)

با جست‌وجو در سیر تاریخی رواج این اصطلاح، کاربرد آن توسط فرقه‌نگاران و رجال شناسان نیز روشن‌تر می‌شود. در گزارش و تحلیل دکتر عبدالله فیاض، یکی از شیعه‌پژوهان معاصر، درباره ظهور و کاربرد این اصطلاح تا آغاز عصر غیبت صغرا چنین آمده است: پیش از وقوع غیبت در سال 260 هـ، برخی، بعضی از شیعیان را به عنوان امامیه‌ها وصف نموده‌اند؛ مانند علی بن اسماعیل تمّار که شیخ طوسی (م 460 هـ) در مورد او چنین گفته است: "او نخستین کسی بوده که از مذهب امامیه سخن گفته است." (72) طبق مشهورترین روایات، علی بن اسماعیل در زمان هشام بن حکم که در سال 199 هـ فوت کرده زندگی می‌کرده است. همچنین محمد بن خلیل بن جعفر، معروف به "سگاک"، دوست و همنشین و شاگرد هشام بن حکم نیز از آن جمله‌اند. محمد بن خلیل یک امامیه بوده و دارای کتابی در تشبیه است. (73) اگر وفات هشام بن حکم تحقیقا در سالی که ذکر کردیم باشد، چنین برمی‌آید که حدودا در قرن دوم هـ گروهی وجود داشته‌اند که به "امامیه" معروف شده‌اند، اما ترجیحا اعتقاد دارم که اصطلاح "امامیه" در آن زمان معروف و شایع نبوده است. و اینکه طوسی و ابن داود حلی، از علمای قرن هفتم، بر علی تمّار و سگاک اصطلاح "امامیه" اطلاق نموده‌اند، به خاطر این است که آن دو از شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام بوده‌اند و یا اینکه اصطلاح "امامی" یا "شیعی" در آن زمان به یک معنای واحد بوده است. در مورد حبیب بن اوس و ابو تمام طائی (231 هـ) چنین نقل شده است که آنان امامی و دارای مدایح بسیار در حق اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده‌اند. (74)

نجاشی (م 450 هـ) هنگام ترجمه‌اش از علی بن عبدالله بن حسین بن علی، در مورد او چنین گفته است: "او

زاهدترین آل ابوطالب و عابدترین زمان خود بوده است. او همه چیز خود را به موسی علیه السلام و رضا علیه السلام اختصاص داد و با یاران امامیه در ارتباط بود." (75) به دلیل آنکه رحلت امام رضا علیه السلام در سال 203 هـ بوده است، در وهله اول، چنین برمی آید که گروهی از شیعه معروف به "امامیه" در آغاز قرن سوم هـ وجود داشته اند.

"سعد اشعری در وصف گروهی از شیعه، که امامت محمد بن علی الجواد علیه السلام (شهادت 220 هـ) را پذیرفتند، چنین می گوید: "آن ها پیرو وصیت و شرع اصلی بودند." بنابراین، می توانیم آن ها را پیشینیان امامیه و یا جعفریه و یا قطعیه معرفی نماییم، اما تا زمان وفات امام جواد علیه السلام به این اسم نامیده نشده بودند. پس از وفات امام جواد علیه السلام یاران و اصحابی که بر امامتش باقی و استوار بودند، امامت فرزندش و وصی او یعنی علی بن محمد را پذیرفتند و همین طور تا زمان وفات علی بن محمد ادامه دادند و چون رحلت امام علی بن محمد معروف به "هادی" علیه السلام در سال 254 هـ و نیز او از جمله امامان دوازده گانه و وصی پدرش بود، از این رو، شیعیان او بودند که بعدها به "امامیه" معروف شدند، اگرچه در زمان حیات او به این نام معروف نبودند. پس از رحلت امام هادی علیه السلام امامت به فرزندش حسن علیه السلام، که به "عسکری" معروف بود، منتقل گردید. سعد اشعری می گوید: "کلیه یاران علی بن محمد علیه السلام امامت فرزندش حسن بن علی علیه السلام را پذیرفتند و چون رحلت امام حسن عسکری علیه السلام در سال 260 هـ. بود، از این رو، شیعیان او تا آن تاریخ به "امامیه" معروف نشده بودند." (76)

بنابر این تحلیل، بسیار طبیعی می نماید که اراده مفهوم "شیعه اثنا عشری (دوازده امامی)" از کاربرد اصطلاح "امامی" مربوط به زمانی باشد که دوازده امام و پیروان آن ها وجود خارجی و تاریخی پیدا کرده باشند. از این رو، ملاحظه می کنیم فرقه شناسان کهنی همچون نوبختی و سعد اشعری در گزارش های خود از فرقه های شیعی پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام و آغاز غیبت صغرا، عنوان "امامیه" را ویژه گروهی می دانند که پس از رحلت امام یازدهم به وجود آمد و به حضور امام دوازدهم (عج) و غیبت آن بزرگوار معتقد بود؛ (77) همان گروهی که از آن به بعد با عنوان "امامیه" و به تدریج، "اثنی عشریه" شناخته شد؛ (78) همان گونه که بنابر گزارش شریف مرتضی و سخن شیخ مفید، "هیچ یک از فرقه های مورد ذکر (فرقه های پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام) در این زمان یعنی 373 هـ وجود خارجی ندارند، جز امامیه اثنی عشریه که به امامت ابن حسن، که به اسم رسول خدا نامیده شده، معتقدند و بر زندگی و بقای ایشان تا زمان قیام او به شمشیر باور و اعتقاد دارند." (79)

طرفه آنکه اصطلاح "امامیه" تا شروع غیبت امام دوازدهم، از نشانه های ویژه هیچ یک از دسته های شیعی نبوده و غیبت را می توان به مثابه ریشه و خاستگاه اصلی این عنوان به حساب آورد. البته این اصطلاح در نوشتارها و محاوره معاصران نیز هیچ گاه برای گروه های شیعی همانند "اسماعیلیه" و "زیدیه" به کار نمی رود و کاربرد آن ویژه شیعیان اثنا عشری می باشد که حجم بیشتر شیعیان را نیز تشکیل می دهند. (80)

پی نوشت ها : 1. عضو هیأت علمی مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

2. گردآوری این معانی را نک. در : زبیدی، تاج العروس، ج 5، ص 405 407 / ابن منظور، لسان العرب، ذیل واژه

"شیعه". و نیز نك : محمد جاودان، "مدخل شیعه"، مجله هفت آسمان، ش 15، ص 269 / ابو حاتم رازی (م 322) در کتاب الزینه فی الکلمات الاسلامیه العربیه، معانی لغوی این واژه را چنین بیان می‌کند : شیعه در لغت، به معنای دسته و گروه است. خداوند عزوجل در قرآن می‌فرماید : "اِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کَانُوا شِیعَا" (انعام : 159)؛ کسانی که دینشان را پاره پاره کردند و گروه گروه شدند. ابوعبیده در تفسیر این آیه گفته است : یعنی به فرقه‌ها و احزاب تبدیل شدند. "کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فِرْحَانٌ" (مؤمنون : 53)؛ هر گروهی به آنچه دارند دل خوش‌اند. "هر حزبی" یعنی : هر شیعه و فرقه‌ای. اگر خبری در میان مردم پخش و پراکنده شود، می‌گویند : شاع الخبر فی الناس.

بعضی گفته‌اند : شیعه یعنی : امت. مجاهد در تفسیر آیه "مِنْ کُلِّ شِيعَةٍ" (مریم : 69) گفته است : یعنی از هر امتی. هنگامی که گفته می‌شود : آن شخص از شیعیان فلانی است، یعنی همراه او راه می‌رود. بعضی نیز گفته‌اند : "شیعة فلان" یعنی فرقه‌ای که پیرو فلانی است. کسائی گفته است : "تشایع" به معنای تعاون است و "شیعه" در آیه "مِنْ کُلِّ شِيعَةٍ"، به معنای هر يك از متشایعان و کمک کنندگان و "تشایعوا" به معنای "تعاونوا" است. ابوعبیده گفته است : از همین باب است که به مرد شجاع می‌گویند : "مشیع".

گاهی نیز "تشیع" به معنای پراکنده کردن است و از همین باب است معنای این حدیث که از ابن مسعود یا از سعد پرسیدند : چه چیز تو را از چنین و چنان کاری باز می‌دارد؟ پاسخ داد : من ناخوش دارم که پیش رسول خدا بیایم و او به من بگوید : "شِيعَتَ بَیْنِ اُمَّتِی"؛ امت من را پراکنده کردی. "شیعا" در آیه "کانوا شیعا" هم از همین قبیل و به معنای "فرقا" می‌باشد. به گفته وی، این فرموده خدا : "ثُمَّ لَنَنْزَعَنَّ مِنْ کُلِّ شِيعَةٍ یَعْنِی : از تمام کسانی که همراهی و کمک کرده‌اند؛ زیرا "متشایع" یعنی یاور و کمک کار...

ابو عبیده درباره آیه "شیع الاولین" (حجر : 10) گفته است : "شیع" به معنای امت‌های پیشین و مفرد آن "شیعه" است. دوستان نیز "شیع" هستند. وی درباره آیه "وَجَعَلَ اَهْلَهَا شِيعَا" (قصص : 4) گفته : شیع یعنی : فرقه‌ها. شیعه علی را از آن‌رو به این نام خوانده‌اند که آنان فرقه‌ای بودند که از او پی‌روی و آن حضرت را کمک کردند. نیز گفته‌اند : به یاران علی، "شیعه" و به یاران معاویه، "احزاب" می‌گفتند.

بنابراین، واژه "شیعه" به دو صورت معرفه و نکره به کار می‌رود. می‌گویند : "هؤلاء الشیعة" هر گاه مراد، شیعه علی و گروه معروف به تشیع باشد. اگر شخصی خاص از مردم منظور باشد، می‌گویند : هؤلاء شیعة فلان که با اضافه، معرفه می‌گردد. (ابوحاتم رازی، الزینه فی الکلمات الاسلامیه العربیه، بخش سوم، تصحیح عبدالله سلوم سامرائی، چاپ شده به همراه کتاب الغلو والفرق الغالیه فی الحضارة الاسلامیه و نیز نك : ترجمه این اثر با عنوان گرایش‌ها و مذاهب اسلامی در سه قرن نخست هجری، ص 260 261).

3. شیخ مفید، اوائل المقالات، تهران، دانشگاه تهران، 1413، ص 1.

4. ناصر بن عبدالله بن علی قفاری، اصول مذهب الشیعه، ج 1، ص 34 به نقل از : ابی عبدالله محمد بن ابی بکر الدمشقی، بدائع الفوائد، ج 1، ص 155.

5. به عنوان نمونه، نك : یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 197 / دینوری، الاخبار الطوال، ص 194 196 / مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج 2، ص 168 و 170، باب "جامع صلاة اللیل و من نام عنه او مرض" / ابن ابی عاصم، کتاب السنه، ج 2، ص 454 / ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج 5، ص 53 54 / سامی النشار، نشأة الفكر الفلسفی، ج 2، ص 35 36.

6. ابوحاتم رازی، پیشین، ص 261 / شیخ مفید، پیشین، ص 2.

7. نك : ابن تیمیه، منهاج السنّه : تحقیق محمد رشاد سالم، ج 1، ص 7 و 8 ج 4، ص 137 / احسان الهی ظهیر، الشیعه و اهل البیت، لاهور، اداره ترجمان السنه، 1415، ص 52 / ناصر بن عبدالله بن علی قفاری، پیشین، ج 1، ص 31 و 32 و 53 و 56.

8. عبدالله فیاض، تاریخ الشیعه الامامیه، ترجمه حسین زرین فام، ص 31.

9. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، قم، انصاریان، 1380، ج 1، ص 19.

10. برخی از این روایات را نك در : جلال الدین سیوطی، الدر المنثور، بیروت، دارالفکر، ج 6، ص 589. گردآوری تعابیر گوناگون از این احادیث را نك. در : علیرضا برازش، المعجم المفهرس لالفاظ احادیث بحارالانوار، ج 7، واژه "شیعه" و "شیعتك".

11. يك نمونه آن را نك در : مجله شیعه شناسی، ش 1 و 2. ملاحظه پاسخ های استادان و نویسندگان شیعه پژوه در این گفت و گو به روشنی حکایت از آن دارند که صاحبان این نشست علمی نتوانسته اند به يك نتیجه روشنی در تعریف "شیعه" برسند. جمع بندی نهایی در گفتمان این است که شیعه دارای معانی متعدد بوده و مفهوم آن در محاورات صدر اسلام با کاربرد امروزی یکسان نمی باشد. تنها می توان گفت که نام شیعه در طول تاریخ با نام حضرت علی علیه السلام و اولاد علی علیه السلام گره خورده و شیعیان کسانی هستند که حضرت علی علیه السلام را در ظاهر و باطن و از لحاظ شخصیت معنوی و رهبری سیاسی اجتماعی، بر سایر صحابه مقدم می دارند.

12. ابوحاتم رازی، پیشین، ص 259260.

13. سعد بن عبدالله اشعری قمی، المقالات و الفرق، با مقدمه و تصحیح محمد جواد مشکور، ص 15 / حسن

بن موسی نوختی، فرق الشیعه، نجف اشرف، مکتبه مرتضویه، ص 1355، ص 17.

14. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، تحقیق محمد محیی الدین عبدالمجید، 1405، ص 65.

15. احمد امین عاملی، فجر الاسلام، بیروت، دارالکتب العربی، 1969، ص 277.

16. شهید ثانی، شرح لمعه، کتاب "الوقف"، ج 3، ص 182. وی با توجه به تعریف خود، غلات و زیدیان غیر

جارودی را از تعریف "شیعه" خارج دانسته، بقیه را داخل عنوان شیعی نموده است.

17. کامل مصطفی الشیبی، الصلة بین التصوّف و التشیع، ج 1، ص 21.

18. ابوالحسن اشعری، پیشین، ج 1، ص 143.

19. شیخ طوسی، تلخیص الشافی، قم، دارالکتب الاسلامیه، 1394، ج 2، ص 56. شیخ طوسی در جای دیگر، این

فرقه را ناصبی به حساب آورده است. (شیخ طوسی، التهذیب، ج 1، ص 364).

20. سعد بن عبدالله اشعری قمی، پیشین، ص 19 / عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج 1، ص 140.

21. عبدالکریم شهرستانی، پیشین، ص 141 و 142.

22. شیخ مفید، پیشین، ص 1 و 3.

23. عبدالکریم شهرستانی، پیشین، ج 1، ص 131.

24. ابن حزم، الفصل، ج 2، ص 270. قید اعتقاد به امامت فرزندان امام علی علیه السلام نزد ابن خلدون (مقدمه

ابن خلدون، ص 196) و جرجانی (التعریفات، ص 129) نیز از شاخصه های شیعی گری به حساب آمده است.

25. نك : شریف یحیی الامینی، معجم الفرق الاسلامیه، ص 108 / جرجانی، شرح المواقف، ج 8، ص 385 /

احمد امین، ضحی الاسلام، ج 3، ص 208.

26. سید محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام، ص 25 و 26.

27. محمدتقی التستری، قاموس الرجال، ج 1، ص 99. این ویژگی اعتقادی برای شیعه را می‌توان در دیدگاه هشام بن حکم در مناظره با یکی از رقبای فکری خود ملاحظه کرد که شرط کرده و گفته بود : در صورتی که در مناظره درمانده گردم، به امام خود مراجعه می‌کنم. به همین دلیل است که برخی معتقدند : در تفکر شیعی، سخن امام و نص بر عقل مقدمند و امام به جای عقل نشسته است. البته لازم است به این نکته توجه شود که در تفکر شیعی، پذیرش و تسلیم به قول امام بر مبنای استدلال عقلی و با فرض خطاناپذیری سخن امام است و شیعیان امام را از برجسته‌ترین عقلا می‌دانند. بگذریم از اینکه بیشترین تأکید بر عقل از جانب امامان شیعه رسیده است، تا جایی که امثال شهید مطهری در مواردی عقل را بر نصوص شرعی نیز مقدم می‌دارند.
28. عبدالکریم شهرستانی، پیشین، ج 1، ص 131 / فرید وجدی، دائرة المعارف القرن العشرين، ج 5، ص 424 / عامر عبدالله فاتح، معجم الفاظ العقیده، ص 234.
29. نك : جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل، بیروت، 1411 ق، ج 6، ص 89.
30. برخی از این احادیث را نك. در : شیخ صدوق، صفات الشیعه / محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 68. با بررسی مجموعه این روایات کاملاً روشن می‌شود که دغدغه اصلی ائمه اطهار علیهم‌السلام ساختن شیعیان سلوکی بوده و تأکید آن‌ها بر این بوده که تمایز دوستداران آن‌ها به عبادت، تقوا، ورع، ادب، امانت‌داری و شرکت در غم و مشکلات عموم مؤمنان است و نه صرف برخی گرایش‌های قبلی و یا توجه به شعائر ظاهری.
31. چنین خلطی را نك. در : ابن تیمیه، منهاج السنه، ج 2، ص 106 / ناصر بن عبدالله بن علی قفاری، پیشین، ج 1، ص 54. وی در آنجا می‌گوید : شیعیان مدعی پی‌روی از علی علیه‌السلام و ائمه هستند و در عمل تابع آن‌ها نیستند.
32. البته اینکه گفتیم اعتقاد جمهور شیعه به این معنا نیست که همه اندیشوران و نویسندگان تشیع امامی نیز در این باره دیدگاه یکسانی داشته باشند، مسلم است که نه تنها متکلمان و دیگر عالمان شیعی در عصر غیبت درباره ماهیت و مفاد امامت و ویژگی‌های امامان هم‌داستان نبوده‌اند، بلکه اصحاب خاص امامان نیز در عصر حضور، در این باره هم سخن نبوده‌اند؛ مثلاً، این اعتقاد که خلافت و امامت حضرت علی علیه‌السلام در تمام شئون آن (سیاسی، مذهبی و باطنی) امری انتصابی و الهی بوده و آن حضرت در واقعه غدیر از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به امامت منصوب شد و این امامت برای یازده تن از فرزندان وی نیز وجود دارد، از معتقدات اصلی و غالب تشیع امامی است. با این همه، نزد برخی از متفکران و نویسندگان شیعی اثنا عشری خلافت امام علی و دیگر ائمه اطهار علیهم‌السلام به مفهوم در دست‌گیری حاکمیت سیاسی و قدرت ظاهری نبوده، بلکه معنای اصلی آن مرجعیت دینی و تفسیر دین و شریعت و هدایت مردم به سوی خدا و استحکام و انسجام پیوند بین خدا و بندگان بوده است و اگر امام علی علیه‌السلام در آغاز امر، موضوع خلافت خویش را پی گرفت و سخن از غصب حقوق خویش به میان آورد، بدان علت بود که وی شایسته‌ترین فرد در بین یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مقام خلافت بود، وگرنه آن حضرت برای خلافت به مفهوم حاکمیت سیاسی از سوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منصوب نشده بود و امامان بعدی نیز هیچ‌گاه در پی به دست‌گیری خلافت نبودند و حتی از آن پرهیز نیز می‌کردند. (تفصیل چنین نگاهی را بنگرید : احمد قپانچی، خلافة الامام علی علیه‌السلام بالنص ام بالنصب. خلاصه‌ای از آن را نك. در : فصلنامه کتاب‌های اسلامی، ش 15.) مرحوم شهید مطهری رحمه‌الله نیز ضمن تقسیم شئون و وظایف امام به مرجعیت دینی و علمی و امامت باطنی و امامت سیاسی، معتقد است : خلافت و رهبری دنیوی جامعه از شئون فرعی است و برای امامت با ملازمه عقلی ثابت می‌شود. (ر. ک : مرتضی

مطهری، امامت و رهبری).

33. ریشه لغوی این اصطلاح "رفض" و در لغت، به معنای ترك و رها کردن است. برای مثال، هنگامی که کسی جایی را ترك کند، می‌گویند: رَفَضَ فلانٌ موضع كذا. "پراکندگی و از هم‌گسیختگی" نیز یکی از معانی رفض است. (ابوحاتم رازی، پیشین، ص 270)

34. ابوحاتم رازی، پیشین، بخش سوم، ص 270. ابو حاتم رازی در این اثر، لقب "رافضه" را همانند شیعه، مرجئه، قدریه و مارقه از القاب کهنی می‌داند که درباره آن احادیثی وارد شده است و نتیجه می‌گیرد که رافضه نیز در عرض شیعه و از فرق کهن، اصلی و پنج‌گانه‌ای است که دیگر فرق از او منشعب شده است. اما به نظر می‌رسد که گزارش وی ناظر به آن دسته از احادیث ساختگی و منسوب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد که بنابر اذعان خود وی، توسط مرجئه مطرح شده‌اند. (همان، ص 271) و روشن است این دسته از اخبار علیه گروهی به نام "رافضه"، طرح و ترویج شده و به برخی از متون روایی اهل سنت نیز راه یافته است. (نک: ابن ابی عاصم، پیشین، ج 1) از سوی دیگر، این موضوع خوشایند مذاق کلامی و فرقه‌ای برخی از فرقه‌نگاران متعصب نیز واقع شده و حتی بر اساس آن مجوز قتل شیعیان را نیز صادر کرده‌اند. (ابوحاتم رازی، پیشین، ص 271) این مربوط به زمانی است که دشمنان فکری تشیع برای شکستن شیعیان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند. روشن‌ترین دلیل آن نیز این است که خود ابوحاتم نه تنها اصطلاح "شیعه" را کهن‌ترین اصطلاح فرقه‌ای دانسته و رافضه را یکی از فرق انشعابی شیعیان بر می‌شمارد (همان، ص 259)، بلکه خاستگاه ظهور این اصطلاح را نیز مربوط به حوادث سیاسی ایام صادقین علیهماالسلام می‌داند. (همان، ص 270 271).

35. برای بررسی این واژه به عنوان يك ناسزای فرقه‌ای به شیعیان نك: فضل بن شاذان نیشابوری، الايضاح، ص 303 / مرتضی حسنی رازی، تبصرة العوام، تحقیق عباس اقبال، تهران، 1313، ص 167، 193 / نوبختی، پیشین، ص 22 / مطهر بن طاهر مقدسی، البدأ والتاریخ، ج 5، ص 124 / محمد یمنی، عقاید الثلاث و السبعین فرقه، ج 1، ص 446 447 / رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج 1، ص 24. 27.

36. نمونه‌هایی از آن را نك. در: بدرالدین الحوثی (نویسنده معاصر زیدی)، من هم الرافضه، ص 9، 21، 23، 29. احادیث ساختگی علیه رافضه به بسیاری از کتاب‌های روایی اهل سنت راه یافته و این نویسنده از این‌ها مآخذ گرفته است.

37. این نام‌گذاری را برای همه گروه‌های شیعی و از جمله زیدیان نك. در: ابوالحسن اشعری، پیشین، ص 5 / عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، ص 22 / اسفراینی، التبصیر فی الدین، ص 35 / فخر رازی، اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، ص 35 / ملطی، التنبيه و الرد، ص 18 / تقی‌الدین احمد مقریزی، الخطط المقریزيه، ج 3 / محمد یمنی، پیشین، ج 1، ص 446 و 452 / عراقی عثمان بن عبدالله، الفرق المفرقه، تحقیق قوقلوی، آنکارا، 1961، ص 30 / ابن قتیبه، المعارف، ص 623 / ابن عبدربه، العقد الفرید، ج 2، ص 404.

38. نك: رسول جعفریان، پیشین، ج 1، ص 28 / عبدالجلیل قزوینی، کتاب النقض، ص 218.

39. برای نمونه، "اعتزال" در لغت، به معنای کناره‌گیری است، اما درباره وجه تسمیه "معتزله" به این نام، با گزارش‌های مختلف و احياناً متضاد ذیل روبه‌رو هستیم:

الف. نام‌گذاری آن‌ها به معتزله از این دلیل است که آنان با حضرت علی علیه‌السلام بیعت نکرده، از وی اعتزال گزیدند. (سعد بن عبدالله اشعری قمی، پیشین، ص 4 / علی سامی النشار، پیشین، ج 1، ص 376).

ب. چون واصل بن عطاء، رئیس و مؤسس مکتب معتزله، از مجلس درس حسن بصری کناره‌گیری کرد و گوشه‌ای

جداگانه برای خود اختیار کرد. (عبدالکریم شهرستانی، پیشین، ج 1، ص 55).

ج. منشأ این نام‌گذاری، اعتزال یکی دیگر از بنیانگذاران مکتب معتزله به نام عمرو بن عبید، از مجلس درس حسن بصری بوده است. (ابوحاتم رازی، پیشین، ص 274 / زهدی جارالله، المعتزله، ص 10 به نقل از : ابن خلکان، وفيات الاعیان.)

د. چون معتقد به اعتزال صاحب گناه کبیره از مؤمنان و کافران بودند. (زهدی جارالله، پیشین، ص 11 به نقل از : مسعودی، مروج المذهب.)

ه. چون از قول امت درباره مرتکب کبیره کناره‌گیری کردند و یا اساساً چون از ملت اسلام کناره‌گیری نمودند. (عبدالقادر بغدادی، پیشین، ص 118 / عراقی عثمان بن عبدالله، پیشین، ص 46 / شهرستانی، پیشین، ج 1، ص 52.)

و. چون از مجالس مسلمانان کنار رفتند. (ملطی، التنبيه و الرد، ص 36 / اسفراینی، پیشین، ص 22.)
ز. چون سران آن‌ها از علایق دنیوی کناره‌گیری کردند و به زهد و تقوا روی آوردند. (ابوزهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص 118 119.)

ح. چون از بدعت‌ها و دیدگاه‌های اهل بدعت کناره‌گیری کردند. (ملطی، المنية والامل، ص 4.)
ط. منشأ این نام‌گذاری نه دیدگاه‌های مزبور، بلکه بدین دلیل است که سخن معتزله در باب قضا و قدر همانند سخن فرقه "فروشیم"، از فرقه‌های یهودیان، می‌باشد و معنای لغوی "فروشیم" نیز در زبان آنان مرادف با مفهوم "معتزله" در زبان عربی می‌باشد. (احمد امین، فجر الاسلام، ص 344 345.)

درباره خاستگاه شکل‌گیری و دیگر اسامی پسندیده و ناپسند این فرقه نیز تفاوت‌های چندی وجود دارند. (گردآوری این اختلافات را نک. در : زهدی جارالله، پیشین، ص 9 15.) درباره منشأ نام‌گذاری "کمیانیه"، "مرجئه" و "قدریه" نیز با چنین مشکلی روبه‌رو هستیم. (به عنوان نمونه نک : ابوحاتم رازی، پیشین، ص 263 262، 273 272.)

40. ابوحاتم رازی، گرایش‌ها و مذاهب اسلامی در سه قرن نخست هجری، ترجمه علی آقائوری، ص 87.
41. عموم گزارشگران اگرچه داستان زید را منشأ پیدایش این لقب می‌دانند، اما در اینکه چرا این دسته زید را ترك کردند و اینکه این لقب توسط خود زید و یا دیگران طرح شده باشد، هم‌داستان نیستند. برای اطلاع از معانی و ریشه‌های تاریخی این اصطلاح نک : محسن المعلم، النصب و النواصب، ص 539 558.

42. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ج 7، ص 181 / ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج 5، ص 89 / ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص 136.

43. عبدالکریم شهرستانی، پیشین، ص 138 139 / عبدالقادر بغدادی، پیشین، ص 35 / ابوسعید نشوان الحمیری، الحور العین، ص 184 / محمد یمنی، پیشین، ج 1، ص 446. (برای نمونه، نک : محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص 200 / اسفراینی، پیشین، ص 75 / فخر رازی، پیشین، ص 52 / ابوالحسن اشعری، پیشین، ص 491.)

44. ابوالحسن اشعری، پیشین، ص 15 16، ص 87. حاشیه‌نویس این کتاب نیز در يك داوری احساسی، علت این نام‌گذاری را "رفض دین" می‌داند. (همان، ص 87.)

45. عبدالکریم شهرستانی، پیشین، ج 1، ص 138.

46. سعد بن عبدالله اشعری قمی، پیشین، ص 77 78 / نوبختی، پیشین، ص 62 / عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص 256 / محمدجواد مشکور، پیشین، ص 200.

47. ملطی، پیشین، ص 21. توجه به این نکته مفید است که اتهام شیعیان امامی (عموما اثنا عشری) به رافضی‌گری از سوی زیدیان با حرارت بیشتری عنوان شده است.
48. تقی‌الدین المقریزی، پیشین، ج 3، ص 407.
49. بدرالدین الحوثی، من هم الرافضة، ص 18. 20.
50. همان، ص 9.
51. همان، ص 11. 15.
52. عرفان عبدالحمید، تاریخ الاسلام السياسي الثقافي، مرکز الغدير، 1417، ص 717 - 719.
53. ابوحاتم رازی، پیشین، ص 270 / ابن رستم طبری، دلائل الامامة، قم، منشورات رضی، 1363 ش، ص 255.
54. نك : رسول جعفریان، پیشین، ج 1، ص 19 به بعد.
55. مرتضی حسنی رازی، تبصرة العوام، ص 28. فضل بن شاذان نیشابوری (م 260 ه) از محدثان و متکلمان امامیه و از اصحاب امام جواد و امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهم‌السلام در اثر کهن الایضاح، در پاسخ به يك حديث ساختگی علیه رافضه، که آنان را مشرك و مهذور الدم می‌داند، می‌گوید : "... انما رأينا الشيعة الذين تسمونهم انتم الرافضة انما خالفوكم في تفضيل عليّ صلوات الله عليه على ابي بكر و عمر و لم يقولوا أنّ ابا بكر و عمر تركا الصلاة و لا زنيا و لا طاولا شربا الخمر و لا استحلاّ الحرام و لا الظلم. انما قالوا على عليه‌السلام افضل منهما و من غيرهما بسابقته و قرابته و صهره و نكايته في المشركين و علمه بكتاب الله و سنن رسوله. فاذا تفضيل على عليه‌السلام على ابي بكر و عمر عندكم اعظم من نكاح الامّهات و الاخوات ... فاذاً تفضيل على عليهما شرك يقتل من قال به." (همان، ص 303) برای نمونه ر. ک : عبدالجلیل قزوینی، پیشین، ص 416.
56. ابوحاتم رازی، پیشین، ص 271.
57. شیخ مفید، الاختصاص، قم، مکتبه بصیری، 1379 ق، ص 104 105 و نیز نك : عبدالله فیاض، پیشین، ص 74 75 / محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 68، ص 96 98 / فرات ابن ابراهیم کوفی، تفسیر فرات کوفی، ص 139.
58. به عنوان نمونه، نك. دیدگاه اشعری را در : ابوالحسن اشعری، پیشین، ج 1، ص 88 / ابن حزم، پیشین، ج 4، ص 157.
59. نك : محمد یمنی، پیشین، ج 2، ص 487 و نیز نك : تعابیر ابن تیمیه در منهاج السنه.
60. عبدالکریم شهرستانی، پیشین، ج 1، ص 143. 154.
61. محمدجواد مشکور، پیشین، ص 67.
62. شریف یحیی، معجم الفرق الاسلامیه، ص 46.
63. سیدمحسن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج 1، ص 21.
64. ابوالحسن اشعری، پیشین، ج 1، ص 88.
65. ابوسعید نشوان الحمیری، پیشین، ص 181.
66. ابن مرتضی، پیشین، ص 21، 93.
67. نك : ملطی، التنبيه و الردّ، مقدّمه محمد زاهد الکوثری، ص 4.
68. بنگرید : سمعانی، الانساب، ج 1، ص 344 / ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج 1، ص 201 / دهلوی، مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص 20 / ملطی، التنبيه و الردّ، تعلیقات محمد زاهد الکوثری، ص 18 / کاشف الغطاء، اصل

الشیعة و اصولها، ص 92 / شریف یحیی، معجم الفرق الاسلامیه، ص 19 و 46 / محمّد یمنی، پیشین، ج 2، ص 487 / فخر رازی، تلخیص المحضّل، ص 408 / ابوسعید نشوان الحمیری، پیشین، ص 181. این کتاب نیز اختلاف امامی و زیدی را در این می‌داند که امامیه امامت را تنها در امامان از نسل امام حسین علیه‌السلام صحیح می‌دانند، اما زیدیان معتقدند: امامت باید از نسل فاطمه و از نسل امام حسن علیه‌السلام نیز صحیح باشد. همچنین نک: ابو زهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه، ص 44.

69. ابوسعید اشعری قمی، پیشین، ص 102.

70. شیخ مفید، العیون و المحاسن، ج 2، ص 91.

71. شیخ مفید، پیشین، 4. 7.

72. ابن ندیم، الفهرست، چاپ نجف، 1960، ص 113.

73. ابن داود حلّی، الرجال، تهران، 1342، ص 310.

74. همان، ص 98.

75. همان، ص 194.

76. نک: عبدالله فیاض، تاریخ الامامیه و اسلافهم من الشیعه، ص 77. 79.

77. ابوسعید اشعری قمی، پیشین، ص 102 / نوبختی، پیشین، ص 90. شهرستانی ضمن بحث در مورد شیعه دوازده امامی که به رحلت امام موسی کاظم علیه‌السلام اعتقاد پیدا کردند و "قطعیه" نامیده شدند، چنین می‌گوید: "امامت را به سوی فرزندانش رانند، طوری که بعد از موسی کاظم علیه‌السلام به امامت فرزندش علی الرضا علیه‌السلام اعتقاد داشتند، پس از او محمدتقی جواد علیه‌السلام و بعد علی بن محمّد نقی که مرقدش در قم است (معروف این است که مرقد ایشان در سامراء عراق است)، سپس حسن عسکری الزکی علیه‌السلام و بعد از او محمّدقائم منتظر علیه‌السلام که از دوازدهمین می‌باشد و این طریق دوازده امامی (اثنی عشری) در این زمان است." (عبدالکریم شهرستانی، پیشین، ج 1، ص 150).

78. البته این به معنای فراموشی و انکار آن دسته از احادیث مشهور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در اشاره به خلفای اثنا عشر پس از خودش و نیز برخی از روایاتی که از امامان شیعه، به ویژه امام جعفر صادق علیه‌السلام درباره امامان و اوصیای دوازده‌گانه و حتی معرفی نام آن‌ها رسیده، نیست. گو اینکه احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در باب خلفای اثنا عشر در قرون نخست از شهرت ویژه‌ای برخوردار بوده، اما ذهنیت مخاطبان این احادیث هیچ‌گاه متوجه آنچه بعداً به عنوان امامان دوازده‌گانه شیعه شناخته شدند، نبوده است. شاید این ابهام در مصادیق خارجی و عدم توجه به پیامد قوّت‌بخش آن برای تفکر شیعی بود که به ترویج این‌گونه احادیث عمدتاً در بین محدّثان اهل تسنّن دامن زد و احیاناً برخی از آن‌ها در تلاشی ناموفق در پی آن بودند که این احادیث را با احتساب برخی خلفای اموی و یا عبّاسی با خلفای راشدین منطبق کنند؛ احادیثی از این دست از طرف امامان علیهم‌السلام نیز رسیده و آن بزرگان ضمن اشاره به موضوع امامان و اوصیای دوازده‌گانه، گاهی اسامی و خصوصیات آن‌ها را نیز روشن کرده‌اند. (محمّد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 525 535) با این حال، این احادیث نیز داستان ویژه خود را دارند؛ چرا که به سادگی نمی‌توان صدور این احادیث را در فضای همگانی جامعه و به صورت علنی و آن هم در جوّ تقیّه‌زده آن روزگار پذیرفت. طبیعی بود که امامان علیهم‌السلام با توجه به شرایط سخت سیاسی و حسّاسیت خلفا، نتوانند به‌طور علنی مصادیق خارجی امامت را با نام آن‌ها روشن کنند، بلکه این کار صرفاً برای عده خاصی و به عنوان اسرار غیر قابل فاش انجام می‌شده است. از این‌رو بود که گاهی حتی برخی از

اصحاب خاص امامان پس از درگذشت هر يك از امامان، به ویژه از عصر صادقین علیهما السلام به بعد، در تعیین مصداق واقعی امام، دچار حیرت و اختلاف می‌شدند. و نیز شاید عدم نقل این‌گونه احادیث در کتاب‌های حدیثی قرن سوم و عصر حضور امامان و از طرفی، طرح آن‌ها در جوامع حدیثی پس از عصر حضور و شروع غیبت صغرا نیز به همین دلیل بوده است. با این‌همه، اثبات برخی از جزئیات و جریان‌های تاریخی و موضوعات مورد اختلاف به وسیله احادیث از قوّت چندانی برخوردار نیست.

79. شریف مرتضی، الفصول المختاره، ص 318.

80. ابو فرج عبدالرحمان بن جوزی، تلبیس ابلیس، قاهره، 1928، ص 22 / عبدالله فیاض، پیشین، ص 95.

***** برگرفته از مجله شیعه شناسی ، شماره 11